

لیبرالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی کثرت گرا

از: شانتال موفه

برگردان: ب. کیوان

یادآوری: شانتال موفه فیلسوف ساکن لندن از جمله فیلسوفانی است که کارش را روی بررسی جنبش های جدید اجتماعی و رابطه های میان دموکراسی و سوسیالیسم متمرکز کرده است. او با همکاری ارنستو لاکلو کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» و «در راه یک سیاست دموکراتیک رادیکال» را نگاشته و به تازگی کتاب «تأمل های جدید درباره انقلاب های زمان ما» را به چاپ رسانده است. او در سال ۱۹۹۲ رهبری سمیناری را در کالج بین المللی فلسفه عهده دار بوده است.

رابطه میان لیبرالیسم و سوسیالیسم بیش از هر وقت در دستور روز قرار دارد. اگر علاقمندیم که ایده آل سوسیالیستی پس از فروپاشی کمونیسم باقی بماند، ضروری است که رابطه های آن را با دموکراسی لیبرالی کثرت گرا روشن کنیم. برای مبارزه با یکسان انگاشتن دموکراسی پلورالیستی لیبرالی و سیستم سرمایه داری لازم است همانطور که از دیرباز نوربرتو بوبیو خاطرنشان کرد، تصریح نمود که هدف های سوسیالیستی به صورت پذیرفتنی فقط می توانند در چارچوب دموکراسی لیبرالی به اجرا درآیند.

آنچه موضوع بحث است، فرمول بندی سوسیالیسم به عنوان تعمیق «انقلاب دموکراتیک» به نحوی است که نه فقط با حیات دموکراسی کثرت گرا سازگار باشد، بلکه این کثرت گرایی را که ویژگی دموکراسی معاصر را تشکیل می دهد، غنی گرداند.

در چنین چشم اندازی است که در کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» تعریف دوباره طرح سوسیالیستی را در ارتباط با «دموکراسی کثرت گرا» یعنی بررسی آن بلحاظ رادیکالیزه کردن دموکراسی بنا بر توسعه آن با رابطه های بیش از پیش پر شمار اجتماعی پیشنهاد کرده ایم. هدف عبارت از ایجاد قطب سیاسی مفروض و تدارک افقی است که مبتنی بر مبارزه با همه شکل های قدرت خودکامانه، در هر رابطه اجتماعی است که آن را مجسم می سازد. از این قرار مسئله همانا تأمین پیوستگی همه خواست های دموکراتیک در زمینه روابط میان جنس ها، نژادها، همبدهای متفاوت قومی و فرهنگی با خواست هایی است که به دموکراتیزه کردن اقتصاد، حفظ محیط زیست و مبارزه با دیوان سالاری کردن دستگاه دولتی مربوط می گردد.

من مایلم روی این واقعیت تأکید کنم که «دموکراسی کثرت گرا» بر نفی نظام لیبرالی دموکراتیک و جانشینی آن به وسیله شکل سیاسی دیگر جامعه، نظام جدید به کلی متفاوت (به معنی سیاسی)، آنطور که مسئله در قبال اندیشه سنتی «انقلاب» بود، دلالت ندارد. آنچه مورد نظر است رادیکالیزه کردن سنت دموکراتیک جدید است و این می تواند به اعتبار انتقاد دایمی که از منبع های نمادین این سنت مایه می گیرد، درون همان نظام لیبرالی دموکراتیک تحقق یابد.

در واقع همین که می پذیریم آنچه دموکراسی مدرن را تشکیل می دهد، درنگ بر این نکته است که همه انسان ها برابر و آزاد هستند، واضح می گردد که نمی توان اصول را رادیکار دیگری برای سازمان دادن جامعه پیدا کرد. پس مشکل نه از ایده آل های دموکراسی مدرن، بلکه ناشی از این واقعیت است که اصول مورد بحث به عمل درنیامده اند.

رفتار مسلط چپ - به دلیل بی اعتنایی به اجرای اصول دموکراسی مدرن این بوده است که با وانمود کردن این اصول به عنوان امری خدعه آمیز، ضرورت ایجاد جامعه ای کاملاً متفاوت را اعلام دارد که در آن ایده آل های آزادی و برابری واقعاً تحقق یابند.

دقیقاً، این نوع بدیل رادیکال بنا بر تجربه فاجعه بار «سوسیالیسم واقعاً موجود» بی اعتباری اش را ثابت کرده و از این رو باید به کلی به فراموشی سپرده شود. البته، این امر به هیچ وجه به این معنا نیست که ما مجبور به سر فرود آوردن در برابر وضع کنونی دموکراسی هستیم و «سرمایه داری لیبرال دموکراتیک واقعاً موجود» را «پایان تاریخ» بدانیم.

آنچه باید انجام داد، بررسی آینده دموکراسی به شیوه ای دیگر است. باید به جای اعلام «دموکراسی صوری بورژوازی» به مثابه خصلتی صرفاً ایدئولوژیک و خیالی، اصول آن را کامل و جدی در نظر گرفت تا به اعتبار آن بتوان «جامعه های لیبرالی دموکراتیک» را به اجرای ایده آل های آن واداشت.

حال ببینیم راهی که «دموکراسی کثرت گرا» پیشنهاد می کند، کدام است. به عقیده من اندیشه شهروندی می تواند نقش مهمی در شیوه درک طرح چپ ایفاء کند. در واقع، این اندیشه می تواند اصل اتحادی را تدارک ببیند که پیرامون آن هویت جدید لازم سیاسی برای سازمان دادن نیروهای مختلف که برای رادیکالیزه کردن دموکراسی مبارزه می کنند، بوجود آید؛ زیرا دعوی سنتی سوسیالیستی بر پایه «طبقات» دیگر نمی تواند، چنین نقشی ایفاء کند.

۱

البته، بی درنگ باید تصریح کرد که اگر هدف ما رادیکالیزه کردن دموکراسی است، این امر ایجاب می کند که اندیشه شهروندی به طول کامل فرمول بندی شود. شیوه های متعددی در زمینه درک آنچه موسوم به شهروند و نقش آن است، وجود دارد که در نوع کنش سیاسی و هدف هایی که دنبال می کنند، تأثیر بسزایی دارد. از این رو، در چشم انداز دموکراسی کثرت گرا تصریح دوباره مفهوم شهروندی در رابطه با «حقوق»، حتی اگر روی «حقوق اجتماعی» تأکید شود، ناکافی است. بدیهی است که در کشورهایی که این حقوق هنوز به رسمیت شناخته نشده، مبارزه برای برقراری آن ها اهمیت دارد: از سوی دیگر، دفاع از این حقوق در جایی که وجود دارد، اما خطر دست اندازی لیبرال نو آن را تهدید می کند، امری ناگزیر است. بنابراین، اگر در صدد نیستیم فقط از طرح نمونه سوسیال دموکرات دفاع کنیم، ولی قصد داریم در زمینه رادیکالیزه کردن دموکراسی پیش تر رویم، باید به طرح مسئله های جدیدی بپردازیم که با عدالت، برابری و با همی اجتماعی پیوند داشته باشد. چنین درکی از شهروندی که برقراری دموکراسی کثرت گرا را هدف قرار می دهد، باید بتواند به درخواست های جدید سیاسی که سوسیال دموکراسی به علت در نظر نگرفتن آن ها به بحران خود کمک کرد، پاسخ دهد: در یک کلمه، باید مصاف «جنبش های جدید اجتماعی» را به منظور مفصل بندی مبارزه های مختلف در برابر تقابل هایی که در جنبش های گوناگون بروز می کند، اعتلاء داد. از این رو، مسئله کثرت گرایی جنبه مرکزی دارد و باید مراقب بود که اندیشه شهروندی قدیم که هیچ جایی برای کثرت گرایی و آزادی فردی قایل نیست، دوباره برقرار نگردد.

۲

چند سالی است که شاهد احترام نهادن به سنت «جمهوریت مدنی» هستیم. جمهوریت مدنی در برابر لیبرالیسم - که فردگرایی آن به ویرانگری رابطه اجتماعی و نابودی مفهوم «باهمی اجتماعی» متهم است، به عنوان یک بدیل مناسب به شمار می رود. بدیهی است که در این سنت دریافتی بسیار غنی از سیاست و شهروندی وجود دارد که برخی جنبه های آن برای مبارزه با فردگرایی لیبرالی و کاهش تأثیر سیاسی آن بسیار اهمیت دارد. ما به بازیابی اندیشه ای از شهروندی نیاز داریم که بر بینش شهروند فعال، یعنی کسی که به عنوان یک شهروند عمل می کند، تکیه دارد. شهروندی آنطور که در لیبرالیسم معمول است، نمی تواند خود را به مقررات قانونی و حالت انفعالی یا مفهوم تدافعی حقوق در برابر دولت محدود کند. شهروند کسی است که در جامعه سیاسی عضویت و در مؤسسه های جمعی مشارکت دارد و بر پایه دورنمای مشترک و نه به عنوان فرد مجزا عمل می کند. با توجه به این نکته ها، مفهوم شهروندی موجود در جمهوریت مدنی، بدون شک عنصرهای فهمی را در بر می گیرد. در واقع، این مفهوم به وجود «نفع مشترک» و ارزش های متقابل تکیه دارد که بدون آنها سیاست صرفاً جنبه ابزاری پیدا می کند.

مسئله این است که اغلب نویسندگانی که امروز از چنین دریافتی دفاع می کنند و به «همبودگرا» (Communautaire) شهرت دارند، این نفع مشترک را به شیوه پیش مدرن درک می کنند؛ یعنی اعتقاد به یگانگی بینش در به زیستن و به روزی (Eudaimonia) که باید به وسیله همه اعضای یک همبود پذیرفته شود. با اینهمه، این امر با کثرت گرایی تشکیل دهنده دموکراسی مدرن ناسازگار است. از این رو، باید گفت که موضع گیری های نویسندگانی چون میشل ساندل یا آلاسدر ماکلن تیر نتایجی آشکارا محافظه کارانه دارند. اگر چه آنها حق دارند از فردگرایی لیبرالی انتقاد کرده و نتایج شوم آن را نشان دهند، اما حق ندارند به پندارند که نفی فردگرایی ضرورتاً به ترک کثرت گرایی می انجامد. پس چگونه باید درباره مفهوم هایی چون «همبود سیاسی»، «نفع مشترک» و «جوانمردی مدنی» بیندیشیم که با کثرت گرایی دموکراسی مدرن یعنی یکی از مسئله های مهم برای بازاندیشی شهروندی امروز سازگار باشد.

۳

۲

این تأمل دربارهٔ کثرت‌گرایی ضرورتاً ما را به مشخص کردن طبیعت دموکراسی مدرن به عنوان نظام جدید فرا می‌خواهد. اساس این نظام پیوند میان دموکراسی و لیبرالیسم، یعنی پیوند میان منطق دموکراتیک حاکمیت مردمی و منطق لیبرالیسم سیاسی به مثابه شناخت حقوق و آزادی فردی است. بنابراین، کثرت‌گرایی نقش اساسی در دموکراسی مدرن بازی می‌کند. به تأکید باید بگویم که من از «کثرت‌گرایی» به طور مشخص شناخت آزادی فردی و آزادی را درک می‌کنم که جان استوارت میل در بررسی خود «دربارهٔ آزادی» از آن به عنوان تنها چیزی که شایستهٔ این نام است، دفاع کرده و آن را امکان و فرصتی برای هر فردی می‌داند که در راه خوشبختی‌اش آنطور که می‌خواهد بکوشد و خود به تعیین هدف‌های خاص خود بپردازد و آنها را با روش خاص خود به اجرا درآورد. نکته‌ای که این‌جا لازم به تصریح است، اینست که کثرت‌گرایی ذاتی منطق دموکراتیک به عنوان حاکمیت مردمی و همسانی فرمانروایان و فرمانبران، نیست. کثرت‌گرایی از فضای فکری لیبرالیسم سیاسی سرچشمه می‌گیرد و اساس آن را دفاع از حقوق انسان و متمایز کردن وجه عمومی و وجه خصوصی آن و رعایت آزادی فردی تشکیل می‌دهد. از این رو، باید اعتراف کرد که منطق دموکراتیک به تنهایی نمی‌تواند رعایت این حقوق را تضمین کند. به ویژه در شرایط «مدرن» کنونی که دیگر نمی‌توان از مردم به عنوان وجود یگانه و همگون با ارادهٔ واحد عمومی سخن گفت، تنها به اتکای پیوند منطق دموکراتیک با نهادهای لیبرالیسم سیاسی است که منطق حاکمیت مردمی از تبدیل شدن به حکومت استبدادی مصون می‌ماند. نمی‌توان از دموکراسی به طور کلی سخن گفت که خود بخود خصلت‌های دموکراسی مدرن، لیبرالی و کثرت‌گرا در آن بکار رفته باشد. دموکراسی مدرن نظام ویژه‌ای را تشکیل می‌دهد. هیچ دلیلی برای این تفکر وجود ندارد که این نظام مدل واحد، قطعی و عمومی دموکراسی باشد. این مدلی است که با سنت غربی ما مطابقت دارد و به این دلیل دفاع از آن و تعمیق آن اهمیت دارد. البته، نمی‌توان مدعی فراهم آوردن پایه‌های متافیزیک و همگانی آنطور که برخی‌ها می‌پندارند، برای آن بود.

۴

گمان دارم که میان افراد چپ رفتار بسیار منفی نسبت به لیبرالیسم وجود دارد. چون بر پایهٔ این اصطلاح به مجموعی از گفتمان‌ها رجوع می‌کنند که ارتباط حتمی میان آنها وجود دارد. از این رو است که اغلب میان لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم اقتصادی و یک رشته دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه چون فردگرایی، عقل‌گرایی، کُلّیت‌باوری، سودآیینی و دیگر گفتمان‌ها که به عنوان رکن سازندهٔ فلسفهٔ لیبرالیسم معرفی شده‌اند، رابطهٔ درونی برقرار می‌کنند. بنابراین، هر چند بدیهی است که بسیاری از این گفتمان‌ها به شیوه‌های بس متنوع با زمان‌های معین تاریخی پیوند داشته‌اند، اما بین آنها رابطهٔ ماهوی وجود ندارد: یعنی کاملاً می‌توان لیبرالیسم سیاسی را از ارتباط با لیبرالیسم اقتصادی و مسئله برانگیزی فردگرایانه و سودآیینی که بطور کلی در آن فرمول بندی می‌شود، رها کنید. این همان کوششی است که تا درجهٔ معینی جان رالس به عمل آورده است زیرا او از نوع معینی لیبرالیسم که سودآیین نیست، دفاع می‌کند. به عقیدهٔ او دفاع از مالکیت خصوصی بر وسایلی تولید عنصر سازندهٔ دکتترین لیبرالی را تشکیل نمی‌دهد.

هرگاه بپذیریم که در دموکراسی مدرن کثرت‌گرا به مثابه نظام جدید و شکل سیاسی جامعه تلقی می‌شود و از پیوستگی منطق دموکراتیک با منطق لیبرالی کثرت‌گرا بوجود می‌آید، باید بسیار دقت کرد که این جنبهٔ پلورالیستی به نام دفاع از دموکراسی واقعی که پسالیبرالیستی است و نیز بنام دفاع از دموکراسی نوع مستقیم، «پایه» و «مشارکت» و غیره، آنطور که بسیاری از طرح‌های چپ جدید در دههٔ ۶۰ به آن پرداخته‌اند، زیر علامت سؤال قرار نگیرد. این کوشش برای آشتی دادن کامل جامعه با خودش و بدین ترتیب محو آنتاگونیسم آن عمیقاً ضد مردمی و حامل شبح خودکامگی است. در انتقاد از لیبرالیسم تفکیک میان گفتمان‌هایی از آن که برای برقراری دموکراسی کثرت‌گرا همچون مانع به شمار می‌رود و گفتمان‌های سازندهٔ دموکراسی مدرن، دموکراسی‌ای که اختلاف را موجه می‌داند و بنابراین، به نهادهایی برای شکل دادن به این اختلاف نیازمند است، اهمیت دارد.

۵

در ارتباط با مسئله شهروندی، پیشنهاد می‌کنم که این شهروندی به عنوان شکلی از هویت سیاسی که مبتنی بر حمایت از اصول سازندهٔ دموکراسی مدرن یعنی اثبات آزادی و برابری برای همه است، تعریف شود. بدیهی است، که این اصول می‌توانند به گونه‌های مختلف تفسیر شوند و از این رو، بحث ما در این زمینه باید دقیق باشد. نمونهٔ شهروندی که باید کوشید بر پایهٔ طرح چپ به وجود آید، باید به امر انطباق با تفسیر این اصول در ارتباط با «دموکراسی کثرت‌گرا»، تفسیری که هدف آن گسترش این اصول در شمار بسیار زیادی از روابط اجتماعی است، یاری رساند. از این رو، ما نباید خود را به کوشش در کار برد آن‌ها در قلمرو سیاسی، آن‌طور که عموماً تفسیرهای سنتی لیبرالی عمل می‌کنند، محدود کنیم؛ بلکه باید کاربرد آن‌ها را در عرصهٔ اقتصاد، رابطه‌های میان جنس‌ها، نژادها، رابطه‌ها با

محیط زیست، منطقه‌ها و گروه‌های قومی و غیره نیز گسترش دهیم. بدین ترتیب، در پیوند با ایده آل‌های «سوسیالیسم» می‌توان به توسعه و تعمیق کثرت‌گرایی یاری رساند.

بدیهی است که این امر مستلزم روندی مداوم و پایان‌ناپذیر است و از سوی دیگر، همواره میان نیازهای برابری و آزادی چالش، وجود خواهد داشت و البته، باید از کوشش در لغو این چالش از طریق برتری یکی بر دیگری بر حذر بود. زیرا این کار ما را با خطر از دست دادن آنچه رکن بسیار گران‌بهای نظام جدید به شمار می‌رود، روبرو خواهد ساخت. در واقع من معتقدم که با وجود این چالش میان منطق دموکراتیک این همانی و برابری و منطق لیبرالی آزادی و اختلاف می‌توان خصلت دموکراسی کثرت‌گرا را مشخص کرد و از آن به ویژه نظامی‌سازگار با خصلت بدیهی سیاست مدرن ساخت. بنابراین، بجای دوری جستن، از این چالش باید از آن سود جست. این همان چیزی است که باید از آن دفاع کنیم و از حذف آن بپرهیزیم. در حقیقت، چالش میان برابری و آزادی چالش میان هویت‌های ما را به عنوان فرد و شهروند آشکار می‌کند و بهترین تضمینی است که طرح دموکراسی مدرن زنده و فعال بماند و پلورالیسم در آن جاگیر و بالنده شود. کوشش برای لغو آن فقط به حذف سیاست و تخریب دموکراسی می‌انجامد. در این مرحله، مهم‌پی بردن به این واقعیت ضروری است که تضادهای سوسیالیسم چه بوده‌اند. وانگهی، باید پذیرفت که لیبرالیسم سیاسی با دفاع از آزادی فردی سهم مهمی در دریافت دموکراسی مدرن داشته است.